

فصلنامه مطالعات سیاسی
سال سوم، شماره ۱۰، زمستان ۱۳۸۹
صفحات: ۸۹-۱۱۶
تاریخ دریافت: ۱۳۸۹/۵/۹؛ تاریخ پذیرش نهایی: ۱۳۸۹/۱۰/۱۷

جان لاک و تبیین نظریه کار- ارزش در دولت لیبرال و جامعه بورژوازی

دکتر علی دارابی*

چکیده

جان لاک از برجسته‌ترین نظریه پردازان مالکیت در جامعه بورژوازی بشمار می‌آید که از دیدگاه عقلانی و نسبتاً اخلاقی وی برای توجیه نابرابری در داخل، و کارآمدی استعمار و نظام سلطه در جامعه بین‌المللی در قالب لیبرالیسم اقتصادی سرمایه‌داری بهره گرفته شده است. این مقاله ضمن تبیین اوضاع و احوال اقتصادی انگلستان در زمان جان لاک و چگونگی زوال نظام زمین‌داری و برقراری دولت‌های متمرکز و قوام گرفتن طبقه سوداگر (بورژوازی) با هدف پاسخ به این سوال بنیادی که جان لاک با نظریه «کار- ارزش» و پیوند بین دو مقوله آزادی و انباشت سرمایه چگونه توانست توجیه‌ای اخلاقی و فلسفی برای تسلط ثروتمندان بر توده فقیر در داخل و استعمار انگلستان در نظام بین‌الملل بیابد به رشته تحریر در آمده است. این نوشتار همچنین برانست که با رمز گشایی از نظریه کار- ارزش نشان دهد که چرا و چگونه بحث از مالکیت و احترام به حقوق مالک یکی از بنیادی‌ترین ارکان اقتصادی لیبرالیستی و تشکیل نظام لیبرالیسم بشمار می‌آید؟

کلید واژه‌ها

مالکیت، وضع طبیعی، قرارداد اجتماعی، دولت لیبرال، جامعه بورژوازی.

مقدمه

مالکیت واژه عام برای قوانینی است که دسترسی و کنترل چیزهایی نظیر یک قطعه زمین، منابع طبیعی، وسایل تولید، کالاهای تولید شده و حتی متون، ایده‌ها، اختراعات و دیگر تولیدات ذهنی را مدیریت می‌کند.

هر جامعه‌ای که مایل به اجتناب کردن از تضادها است نیازمند نظامی از چنین قوانینی است، اما به خاطر مجادله‌برانگیز بودن این قوانین، هم از نظر شکل کلی و هم از نظر کاربرد خاص، مباحث جالب توجه فلسفی بسیاری حول محور توجیه مالکیت شکل گرفته است. مباحث فلسفی در دوران مدرن عمدتاً بر مساله توجیه حقوق مالکیت خصوصی متمرکز است. «مالکیت خصوصی» اشاره دارد به نوعی نظام که اشیایی خاص نظیر قطعات زمین به افراد خاص برای استفاده، با محروم کردن دیگران (حتی دیگرانی که نیاز بیشتری به آن منابع دارند) تعلق می‌گیرد.

مالکیت در گذر زمان، معانی و مفاهیم گوناگونی پیدا کرده است. در این مورد میان اندیشمندان دوره‌های مختلف اختلاف نظرهای مفهومی در مورد مالکیت وجود داشته و هر کدام از فلاسفه یا اندیشمندان بسته به چارچوب فکری خاصی که داشته‌اند مالکیت را تفسیر و تعبیر کرده‌اند. مفهوم مالکیت بسیار قدیمی است و رد پای آن را می‌توان در اندیشه‌های فلاسفه قدیم به روشنی جست‌وجو کرد. تضاد آرا در مورد مفهوم مالکیت آن قدر مصداق تاریخی دارد که امکان برشمردن همه آنها نیست. با این حال بهترین مصداق در این مورد، تضادی است که میان اندیشه افلاطون و شاگرد او ارسطو وجود داشت. افلاطون مالکیت خصوصی را از مدینه فاضله‌اش حذف کرده بود و آن را نشانه‌ای بر خودخواهی و منشأ حرص و طمع افراد می‌دانست (افلاطون، ۱۳۵۵: ۲۶۲ و ۴۴۸)؛ اما ارسطو مخالف اشتراک اموال بود و آن را موجب تباهی فضیلت‌ها می‌دانست (ارسطو، ۱۳۷۱: ۵۳-۴۴). بعدها در گذر تاریخ، مباحث فراوانی در مورد مالکیت در گرفت که در نهایت منجر به دو نوع نگاه - یکی سوسیالیستی و دیگری لیبرالی - به مالکیت شد. سوسیالیست‌ها مالکیت خصوصی را رد کردند اما مدافعان اقتصاد آزاد بر آن پافشاری کردند. از مالکیت دو برداشت عمده وجود دارد: مفهوم مدرن مالکیت، یعنی مالکیت شخصی در دوران قرون وسطی شکل گرفت. مالکیت شخصی این معنی را می‌دهد که انسان به محض تولد دارای حقوقی است که یکی از این حقوق‌ها حق مالکیت است. براساس این تعریف، حق مالکیت، ابتدا ناظر بر خود انسان است و بعد به آن چه با تلاش و کوشش او به دست

می‌آید اطلاق می‌شود. اما اندیشمندان پیش از قرون وسطی معتقد بودند مالکیت رابطه‌ای اجتماعی است یعنی انسان‌ها در ارتباط اجتماعی خود، ضوابطی داشتند که یکی از این ضوابط مالکیت بود. براساس این تعریف، حق استفاده از برخی مواهب که می‌توانست طبیعی یا اجتماعی باشد یا ابزار کار و نظایر آن، به افراد داده می‌شد. اما در اندیشه جدید، همان گونه که در نظریه کار - ارزش جان لاک^۱ مطرح شده، مالکیت نوعی حق ذاتی و فطری انسان اطلاق می‌شود.

در دوره مدرن، فیلسوفان توجه خود را به روشی که مالکیت^۲ در آن شکل می‌گیرد متمرکز کردند، هابز^۳ و هیوم^۴ استدلال کرده‌اند که «مال من» یا «مال تو» (ی) طبیعی وجود ندارد و مالکیت باید به عنوان محصول دولت خودفرمان، یا حداقل محصول قراردادی که همه اعضای جامعه در آن شرکت دارند فهمیده شود تا ثبات و پایداری به مالکیت کالاها ببخشند و هر کس امکان لذت بردن امن و آرام از چیزی که او ممکن است به خاطر شانس یا تلاش خود کسب کند داشته باشد. در مقابل جان لاک معتقد بود که مالکیت می‌تواند بر یک وضعیت طبیعی، بدون هرگونه قرارداد خاص یا تصمیمات سیاسی قرار داده شود.

همچنین بر خلاف فلسفه سیاسی دوران قدیم (ارسطو)، انسان جدید موجود سیاسی یا اجتماعی تلقی نمی‌شود بلکه به‌عنوان موجودی کارکن و مالک معرفی می‌گردد. مالک بودن انسان از خصلت کارکن بودن وی ناشی می‌شود و کار کردن خصلت طبیعی (در مقابل اجتماعی و سیاسی) انسان برای حفظ حیات یعنی تحقق بخشیدن به حق طبیعی اولیه است. اینجا انسان در رابطه با طبیعت تعریف می‌شود و ماهیت کاملاً فردی دارد. یعنی کار کردن و مالک شدن انسان به صورت فردی و در رابطه با طبیعت طرح می‌گردد و مستلزم وجود قبلی جامعه سیاسی نیست. در فلسفه سیاسی جدید (لاک) به مبنای رابطه بین انسان (فرد) و طبیعت پرداخته می‌شود و بدین لحاظ این فلسفه قویاً جنبه اقتصادی دارد، در حالی که فلسفه سیاسی قدیم بر مبنای رابطه انسان (موجود اجتماعی) با انسان‌ها (جامعه) ایجاد شده بود و بدین سبب خصلت قویاً سیاسی داشت. انسان قدیم انسان سیاسی و انسانی جدید انسانی اقتصادی است. مطالعه

1 - John Locke

2 - property

3 - Hobbes

4 - Hume

دقیق فلسفه سیاسی و بخصوص نظریه «کار - ارزش» لاک نشان می‌دهد که چگونه و چرا اندیشه آزادی خواهانه جدید مضمون اقتصادی دارد و ناگزیر به سوی نوع دیگر و جدیدی از تفکر یعنی اقتصاد سیاسی کشیده می‌شود. به عقیده «لئو اشتراوس»، متفکر معروف معاصر، فلسفه مالکیت «جان لاک» را می‌توان فلسفه کلاسیک آنچه امروزه غالباً «روح سرمایه‌داری» نامیده می‌شود، دانست.

این نوشتار ضمن تبیین زندگی و زمانه جان لاک و چگونگی زوال نظام زمین‌داری و برقراری دولت‌های مطلقه و قوام گرفتن طبقه سوداگر (بورژوازی) برانست که با رمز گشایی از نظریه کار- ارزش نشان دهد که چرا و چگونه بحث از مالکیت و احترام به حقوق مالک یکی از بنیادی‌ترین ارکان اقتصادی لیبرالیستی و تشکیل دولت لیبرال بخصوص در فلسفه سیاسی جان لاک بشمار می‌آید؟

در مجموع مقاله ذیل، در عین شرح کوتاهی از زندگینامه‌ی این اندیشمند بزرگ، عمدتاً در زمینه‌ی معرفی فلسفه‌ی سیاسی وی و نظریه کار - ارزش در دولت لیبرال و جامعه بورژوازی به تحریر در آمده است.

گفتار اول: زندگی و زمانه جان لاک

جان لاک در ۲۶ اوت سال ۱۶۳۲ میلادی در یک خانواده پیوریتن اصیل و در نزدیکی بریستول متولد شد. پدرش وکیل دادگستری و عضو مجلس عوام بریتانیا بود (عالم، ۱۳۸۴: ۲۶۶). لاک در پانزده سالگی وارد مدرسه‌ی مشهور «وست مینستر» شد و در آنجا با روح‌پرداری از سلطنت آموزش دید. این ایام همزمان بود با یکی از پرالتهاب‌ترین و تنش‌زاترین دهه‌های قرن هفدهم در انگلستان، یعنی دوره‌ی جنگ‌های داخلی در این کشور، جنگ میان نیروهای طرفدار محدود کردن سلطنت مطلقه به نفع اقتدار پارلمان از یکطرف و دربار و در رأس آن پادشاه از طرف دیگر.

با اعدام چارلز اول در سال ۱۶۴۹، سلطنت در انگلستان از بین رفت و این کشور به جمهوری تبدیل گردید. پیامد این رویداد مهم اما، نه گشایش فضای سیاسی که دیکتاتوری ۹ ساله‌ی کرامول^۱ بود. در سال ۱۶۵۱، «لوئیاتان»، مهمترین اثر سیاسی توماس هابز در لندن

1 - Cromwell

منتشر گردید. اگر چه جان لاک بعدها همواره منکر تأثیرپذیری از این اثر شد، اما در رساله‌های معروف سیاسی او درباره‌ی حکومت، تأثیر ایده‌های هابزی و همزمان مخالفت آشکار با تزه‌های او، غیر قابل انکار است.

خانواده لاک در جنگ داخلی جانب نیروهای پارلمان را گرفتند. پدر لاک در ارتش کرامول فرمانده سوار نظام و «رنجکش خصوصی مصائب عمومی جنگ» بود. او آدمی دقیق بود و با پسرش رابطه بسیار عالی داشت (همان، ۲۶۶).

جان لاک به هنگام تحصیل در مدرسه وست مینستر با ریچارد باسبی رئیس این مدرسه آشنا و دوست شد. ریچارد باسبی مهندسی شاه دوست بود که نفوذ زیادی بر لاک گذاشت. اما باسبی خود رأی نبود و بیشتر به پرورش توانایی قوای نقادی دانشجویان خود توجه و علاقه داشت تا به آموزش متداول آنها، نتایج این روش به طور کلی سودمند بود و لاک به ویژه از آن سود برد. این روش به او کمک کرد تا برداشتی معقول از مسایل بیابد، و بدین ترتیب بنیاد لیبرالیسم آتی او در مدرسه وست مینستر گذاشته شد و «نخستین تبیین قابل فهم فلسفه لیبرال در آثار لاک» (راسل، ۱۳۶۵: ۸۲۷) دیده شد.

لاک در نوزده سالگی وارد کالج مشهور کلیسای مسیح در آکسفورد شد که در دوره‌ی جنگ داخلی نسبت به سلطنت وفادار بود. نظام آموزشی در این کالج همچنان قرون وسطایی و روح حاکم بر آن ارسطویی بود، امری که با ذهن کاوشگر و پرسنده‌ی جان لاک سازگاری نداشت. برنامه‌ی درسی، پیش از هر چیز منطق، متافیزیک و زبان‌های کلاسیک را در بر می‌گرفت (عالم، ۱۳۸۴: ۲۶۷).

پدر لاک در ۱۶۶۰ مرد و دارایی‌هایی به صورت زمین و خانه برای او به جا گذاشت. لاک مالک سخت‌گیری بود و تمام دوره زندگی تا حدی خسیس بود. اداره دارایی خود را به عمویش واگذاشت و خودش در آکسفورد ماند. در آنجا او به عنوان معلم زبان یونانی در کلیسای مسیح انتخاب شده بود. این زمان لاک در انتخاب شغل دچار مشکل بود. در مورد پیوستن به روحانیت به‌طور جدی فکر کرد، اما بیشتر به علم علاقه داشت و بنابراین تحصیلات پزشکی را ادامه داد و نیز تحت نظر رابرت بایل^۱ به تحقیق و مطالعه پرداخت. در ۱۶۶۵ که برای مدت کوتاهی با سمت منشی هیات دیپلماتیک همراه سروالتروین به براندنبورگ رفت، آکسفورد را ترک کرد.

1 - Robert Bayle

این گردش دیپلماتیک بسیار سودمند بود زیرا لاک تا حد زیاد مدارای مذهبی را در براندنبورگ مشاهده کرد و درباره آن تعمق و تفکر نمود (همان، ۲۶۷). دوره فعالیت دیپلماتیک لاک با شکست مأموریت هیات کوتاه شد، و او باز هم به آکسفورد و تحصیل پزشکی برگشت.

همزمان با مرگ کرامول و برچیده شدن بساط دیکتاتوری او در سال ۱۶۵۸، جان لاک به مقام استادی رسید. در سال ۱۶۶۰ سلطنت مطلقه در انگلستان احیا و چارلز دوم (استیوارت) پادشاه شد. مقارن همین ایام با لرد آنتونی اشلی کوپر (شافتزبری)^۱ یکی از سیاستمدارانی که در جریان جنگ داخلی انگلستان در مقابله با سلطنت مطلقه جانب پارلمان را گرفته بود، آشنا شد و دوستی آن دو تا پایان عمر ادامه یافت. شافتزبری پس از بازسازی سلطنت در انگلستان نیز همچنان از پیشگامان پیکار در راه تساهل مذهبی و آزادی های شهروندی باقی ماند. او در سال ۱۶۶۷ جان لاک را به عنوان پزشک خانوادگی استخدام و به خانه‌ی خود در لندن دعوت کرد و از این پس فرصت کافی در اختیار لاک قرار گرفت، تا خود را یکسره وقف فلسفه و پزشکی نماید. در عین حال پای لاک از این طریق به محافل سیاسی لندن و به گفته ژان ژاک شوالیه امواج سیاست پیچیده دوره ای سرنوشت ساز از تاریخ انگلستان کشیده شد (شوالیه، ۱۳۷۳: ۹۳). تیزهوشی سیاسی و دانش عمیق جان لاک، به زودی او را به مشاور سیاسی محافل دیپلماتیک تبدیل کرد. در همین ایام جان لاک طرح سیاسی خود را تحت عنوان «جستاری (نامه‌ای) در باب تساهل»^۲ به رشته‌ی تحریر درآورد که در آن به موازات مطالبه‌ی صریح آزادی و شکیبایی مذهبی و جدایی دین از دولت، فلسفه‌ی سیاسی او نیز شالوده ریزی شده است.

پس از بازسازی سلطنت مطلقه، در دوره‌ی کوتاهی، فضای سیاسی انگلستان بازتر شد و طی همین دوره بود که لاک از طریق نفوذ لرد شافتزبری مدتی به مقام منشی دولتی در امور کلیسا و سپس امور تجاری رسید. در سال ۱۶۸۲ لرد شافتزبری به جرم توطئه علیه چارلز دوم (استیوارت) پادشاه انگلستان تحت پیگرد قرار گرفت و به ناچار به هلند گریخت. جان لاک نیز که به همراه او به مهاجرت هلند رفته بود، در آن کشور کار نگارش مهمترین اثر سیاسی خود را

1 - Shaftesbury

2 - Essay Concerning Toleration

تحت عنوان «دو رساله درباره‌ی حکومت»^۱ آغاز کرد و به پایان رسانید. رساله‌ی اول پاسخی است انتقادی به نوشته‌ی رابرت فیلمر^۲ تحت عنوان «پدرسالار یا قدرت طبیعی پادشاهان»^۳ که در آن تلاش شده بود، توجیهی برای مشروعیت آسمانی سلطنت مطلقه فراهم آید و پادشاه وارث قانونی حضرت آدم جلوه‌گر شود (راسل، ۱۳۶۵: ۸۵۴-۸۴۹؛ سابین، ۱۳۴۹: ۱۵۷-۱۵۵). رابرت فیلمر در کتاب خود کوشید دو اصل قدیم مورد ادعای شاه دوستان، یعنی حقوق الهی شاهان و اطاعت کورکورانه و مطلق از پادشاه را احیاء و تفسیر کند (عالم، ۱۳۸۴: ۲۷۴-۲۷۳). لاک در نخستین رساله‌ی خود، دیدگاه‌های مطروحه در این اثر را با قلمی شیوا به نقدی کوبنده کشید، بطوری که بسیاری از صاحب نظران و تاریخ دانان فلسفه امروز معتقدند که نام «فیلمر» تنها از طریق نقد جذاب و پر کشش لاک در رساله‌ی اول، در تاریخ به یادگار مانده است. اما در عین حال بسیاری از شارحان آثار لاک از جمله پیتر لاسلت^۴، این دو رساله را پاسخی روشن و بنیادین به هابز و اندیشه‌ی او در توجیه قدرت مطلقه قلمداد می‌کنند. اگرهابز در «لویاتان» بحران جامعه‌ی انگلستان را بحران اقتدار نظام سیاسی مبتنی بر سلطنت مطلقه ارزیابی کرده بود، جان لاک بویژه در رساله‌ی دوم خود، در پی توضیح بحران انگلستان، به مثابه بحران مشروعیت سلطنت مطلقه بر می‌آید (همان، ۲۶۹).

در سال ۱۶۸۸ تاریخ انگلستان ورقی تازه خورد. با همدستی و تشویق اشرافیت طرفدار محدودیت سلطنت مطلقه در انگلستان، ویلیام اورانج پادشاه هلند که با استیوارت‌ها از نظر دودمانی متحد، اما از منظر دیدگاه‌های مشروطه طلبانه شدیداً مخالف بود، سپاه دریایی و زمینی خود را به انگلستان گسیل داشت. روی پرچم شهریار اورانج نوشته بود: زنده باد آزادی، زنده باد مذهب پروتستان، زنده باد پارلمان. نیروهای ویلیام با مقاومت کمی روبرو شد، و انقلاب «بی‌خونریزی» به زودی به سرانجام رسید. به‌عبارتی این تهاجم نظامی، با قیامی سراسری در انگلستان (که به انقلاب شکوهمند در این کشور معروف است) همراه شد و به خلع ید از آخرین پادشاه کاتولیک این کشور، جاکوب دوم (استیوارت) منجر گشت. ویلیام اورانج، بدون خونریزی تاج و تخت سلطنت را در انگلستان به‌دست آورد و زمینه‌های گذار به سلطنت مشروطه که در

1 - Two Treatises of Government

2 - Sir Robert Filmer

3 - Patriarcha or the Natural Power of Kings

4 - Peter Laslett

آن پارلمان و دربار در موازنه‌ای سیاسی، قدرت را در دست دارند، فراهم آمد (همان، ۲۷۰). تاریخ سیاسی مدرن بریتانیا از همین زمان آغاز می‌گردد. پیکره‌ی دولت بر پایه‌ی الگویی که لاک از سال‌ها پیش از نظر تئوریک طراحی کرده بود شکل می‌گیرد و نظام دموکراسی پارلمانی تدریجاً به سوی نهادینه شدن می‌رود.

دیگر زمان تأثیر گسترده‌ی اندیشه‌های لاک فرا رسیده بود. وی از مهاجرت هلند به انگلستان بازگشت. در آنجا آثار نوشته شده او در مهاجرت، منتشر و به سرعت باعث شهرت بیشتر او گردیده بود. به او از طرف دولت انگلستان، پست سفارت نزد شهریار براندنبورگ پیشنهاد شد. اما لاک این پست را به دلیل کهولت و بیماری نپذیرفت. باید خاطر نشان ساخت که تأثیر جان لاک از چارچوب طراحی جامعه‌ی مدرن سیاسی در میهن اش بسی فراتر می‌رود. او در سال ۱۶۶۸ به همراه لرد شافتزبری و چند تن دیگر، به نگارش قانون اساسی برای ایالت کارولینای آمریکای شمالی که در آن زمان مستعمره‌ی انگلستان بود، همت گماشت. این اثر بعدها بزرگترین تکانه‌ی فکری را برای آباء نگارنده‌ی قانون اساسی آمریکا فراهم ساخت (لاک، ۱۳۸۷: ۲۹). تأثیر اندیشه‌های جان لاک در تکوین تاریخ سیاسی آمریکا، بسیار ژرف تر از خود انگلستان است. این کشور بر خلاف انگلستان، به راه مشروطه‌ی سلطنتی نرفت، بلکه عنصر مشروطه خواهانه را وارد مناسبات جمهوریت قاره‌ی جدید ساخت. جان لاک سالهای آخر عمر را در اوج اشتهار، ولی در کنج عزلت گذرانید و سرانجام در ۲۸ اکتبر سال ۱۷۰۴ چشم از جهان فرو بست.

گفتار دوم: تصویر انسان و جامعه نزد جان لاک

برای فهم اندیشه‌ی سیاسی لاک، نخست باید تصویر او را از انسان و جامعه مورد توجه قرار داد. اینکار ما را در برخی زمینه‌ها به مقایسه‌ی اندیشه‌های سیاسی میان‌هابز و لاک سوق می‌دهد. انسان نزد لاک - درست همانند هابز - پیش از هر چیز، فرد است. با این تفاوت که فردیت انسان در اندیشه‌های لاک، از وزن و اعتبار بسیار سنگین تری برخوردار است. این امر را می‌توان در همه‌ی نوشته‌های سیاسی و اجتماعی او مشاهده کرد. درست به دلیل همین باور بنیادی است که لاک در اندیشه‌های بدبینانه‌ی هابز، که انسان را گرگ انسان نامیده بود، خطر

نابودی فردیت را به نفع اقتدار دولت مطلقه تشخیص می‌دهد و تمام هم فکری خود را متوجه مقابله با چنین دولتی و پاسداری از آزادیهای فردی می‌نماید. در واقع اگر در نزد هابز، لگام زدن بر آزادی گرگ صفتانه فرد، تنها از طریق اطاعت برده وار از قدرت قاهر میسر است، در نزد لاک، انسان به مدد خرد خود و به عنوان موجودی صاحب شعور، به مثابه ترازوی برای موازنه با حاکمیت برآمد می‌یابد. آزادی فرد نزد لاک، آزادی افسارگسیختگی و بی سالاری (آنارشی) نیست. قانون اولیه و قانون طبیعی حاکم بر خرد انسانی، تیرگی‌های دوران «پیش دولتی» را برای او روشن و آزادی او را مهار می‌سازد و لذا از این طریق زمینه‌ی استقلال شخصیتی او و مآلاً صلح اجتماعی را فراهم می‌آورد. هابز انسان را به مثابه فرد در مقابل قدرت قهار طبیعت تنها گذاشته بود، تا او را وادار سازد که از طریق واگذاری همه‌ی حقوق فردی خود به قدرت دولتی، از موهبت نظم برای همزیستی، امنیت، آرامش و رفاه - که به زعم‌هابز تنها قدرت حکومتی مطلقه می‌توانست آن را تضمین نماید - برخوردار گردد. اما هابز بدین سان خطری را که از چنین حکومت مطلقه‌ای متوجه خود فرد می‌شد، ندیده بود. استنتاج فکری او که شدیداً تحت تأثیر علوم طبیعی بود، بزرگی چنین خطری را در نیافته بود. لاک تجربه‌ی سیاسی خود را درست از همین نقطه وارد مناسبات قدرت می‌سازد. او شدیداً به مخالفت با نتیجه‌گیری‌های ناشی از قوانین علیت بر می‌خیزد و نشان می‌دهد که چنین طرح‌هایی جامعه را به سمت پرتگاه‌های بزرگتری از آنچه که در آغاز می‌خواست از آن دوری کند، سوق می‌دهد. لاک شکل حکومتی سلطنت مطلقه و یا جمهوری دیکتاتوری از نوع کرامول را - که هر دو مورد پشتیبانی هابز بود - وضعیتی بدتر از وضعیت طبیعی می‌داند که در آن همه علیه هم در پیکارند. چرا که به نظر لاک، در وضعیت طبیعی، لاقل هر فرد، حق خود را خود تعیین می‌کند، اما تحت قهر حکومت مطلقه، هیچ فردی از هیچ حقی برخوردار نیست.

ایده‌ی کانونی «وضعیت طبیعی» در اندیشه‌ی سیاسی لاک، از شاخص‌های کاملاً متفاوتی نسبت به درک‌هابز از این ایده برخوردار است. خصلت نمای «وضعیت طبیعی» هابزی، تناقضات میان علایق افراد گوناگون است، در حالی که لاک افراد را نه در مقابله با هم، بلکه همراه با مساواتی اصولی در کنار هم قرار می‌دهد. لاک می‌نویسد: «برای فهم درست قدرت سیاسی و مشتق ساختن آن از سرچشمه‌ی خود، باید ببینیم که انسان‌ها از نظر طبیعی در کدام وضعیت قرار دارند. این وضعیت، وضعیت آزادی کامل در چارچوب مرزهای قانون طبیعی، برای هدایت کنشهای خود و اختیار بر مالکیت و شخص خویشتن، بدون نیاز به کسب اجازه از دیگری و

بدون وابستگی به اراده‌ی دیگری است. این وضعیت فراتر از این، وضعیت برابری است که در آن همه‌ی قدرت و قانونگذاری متقابل است، چرا که هیچ کس چیزی بیشتر از دیگری در تملک خود ندارد. بنابراین هیچ چیز آشکارتر از این نیست که موجودات زنده از یک نوع و یک مقام، بدون اختلاف، برای بهره برداری از همان مواهب طبیعی و استفاده از استعدادهای یکسان زایش یافته‌اند و باید بطور برابر و بدون زیر دست یا مطیع بودن، زندگی کنند،» (عالم، ۱۳۸۴: ۲۷۷-۲۷۵).

برابری ژرف اندیشی شده در «وضعیت طبیعی» نزد لاک، برابری افراد آزاد است. این افراد با توجه به محدودیت توانایی‌های خود و برای پاسداری از برابری و آزادی خود، نیازمند و وابسته به یکدیگرند. آزادی فرد نزد لاک، در هسته‌ی مرکزی خود، هرگز نباید به معنای دست و دلبازی مطلق در حرکات آزادانه و یا لگام گسیختگی فهمیده شود. لاک از همان آغاز روشن می‌سازد که یک چنین آزادی فردی، باید از نظر مضمونی بطور همزمان به واسطه‌ی نیاز مبرم فرد و ضرورت احترام به آزادی و حقوق مساوی سایر افراد درک شود. وی در این زمینه تصریح می‌کند: «این وضعیت [طبیعی] اگر چه وضعیت آزادی است، اما وضعیت لگام گسیختگی نیست. اگر چه انسان در این وضعیت صاحب آزادی مهارناپذیری در مورد شخص و مالکیت خویش است، اما از این آزادی برخوردار نیست که خود یا هر موجود زنده‌ای را که در مالکیت اوست، نابود سازد، مگر اینکه چنین امری را غایتی گرانبه‌تر از صرف حفظ خویشتن ایجاب کند» (همان، ۲۷۷-۲۷۵).

ملاحظه می‌شود که لاک نیاز انسان به حفظ خویشتن را به مثابه پدیده‌ای تعیین کننده در حیات اجتماعی، از نظر ارزشی در جایگاه والایی قرار می‌دهد. وی تناسب و تنش موجود میان نیاز و حق را به درستی تشخیص می‌دهد و لذا از حق آزادی هر فرد در حفظ خویشتن یاد می‌کند. آزادی برای حفظ خویشتن، همانا آزادی در چارچوب مرزهای قانون طبیعی است. اما پرسشی که در اینجا مطرح می‌گردد اینست که کدام عنصر می‌باید مانع سوء استفاده از این آزادی مهارناپذیر و لگام گسیختگی گردد؟ در اینجا است که جان لاک، عنصر خرد انسانی را وارد فلسفه‌ی سیاسی خود می‌سازد. انسان‌ها از نظر لاک صاحب خصایص ذاتی برابر و عمومی و استعدادهای از منظر عقلی ویژه هستند. هر انسان موجودی است برخوردار از خرد و بدین سان

همه‌ی انسان‌ها از پایه با هم برابرند. خرد انسانی، به مثابه شیرازه‌ای است که باعث قوام و به هم پیوستگی «وضعیت طبیعی» می‌گردد: «در وضعیت طبیعی، قانونی طبیعی حکم فرماست که برای همگان الزامی است. اما خرد که این قانون ناشی از آن است به همه‌ی انسان‌ها می‌آموزد که چنانچه بخواهند به پند خرد خود گوش فرا دهند، از آنجا که همه‌ی انسانها برابر و مستقل اند، هیچکس اجازه ندارد به زندگی، تندرستی، آزادی و مالکیت دیگری صدمه‌ای وارد سازد». در اینجا است که اندیشه‌ی جامعه‌ بورژوازی و دولت لیبرال در دوران جدید، به شکلی درخشان نطفه می‌بندد.

راه به قانون طبیعت، از طریق خرد گشوده می‌شود، که لاک آن را «پرتو طبیعت» می‌نامد. اما این پرتو همه جا را روشن نمی‌سازد. امکان تاریکی، بهای آزادی برای جستجو است. اما به یاری قانون اولیه و طبیعی خرد می‌توان بر این تاریکی چیره گشت. بدین سان، در تاریخ اندیشه سیاسی، لاک پس از دکارت دومین فیلسوفی است که در یک سطح عمومی فلسفی، این یقین را نمایندگی می‌کند که انسان نه تنها اصولاً موجودی عالی و خردمند است، بلکه همچنین در تمام حوزه‌های اندیشه و عمل خود، از قابلیت استفاده از خرد برخوردار می‌باشد. اما لاک هم زمان چنین توانایی را به دلیل میرایی، نیاز و ضعف انسان، محدود می‌شمارد. آزادی فرد نزد لاک، با نیاز طبیعی انسان برای عدالت و عشق به هم‌نوع گره خورده است. «وضعیت طبیعی» مورد توصیف او، حامل رابطه‌ای تنش آمیز میان فردیت و اجتماع‌گرایی انسان است، همانا خواست کثرت و وحدت به مثابه حرکت بنیادین طبیعت کرائمند ذاتی خردگرا.

جان لاک از آغاز - اگر چه در شکلی گذرا - انگیزش‌های هدایتگر گوناگونی چون آزادی، برابری، عدالت و عشق را در طبیعت انسان نهفته می‌بیند، در حالی که نزد هابز، عنصر مسلط در انگیزش انسانی، رانش قدرت است. کل آموزه‌ی دولت جان لاک در تمامی اجزاء و پیامدهای خود، آموزه‌ای مبتنی بر فردیت انسان باقی می‌ماند، فردیتی متکی بر ترکیبی از باور به خرد و اصل برابری. این ترکیب کل تصویر لاک از انسان و جامعه را متعین می‌سازد.

الف) از وضعیت طبیعی به جامعه‌ی سیاسی

در نظر لاک، تمام حقوق فردی ناشی از «وضعیت طبیعی»، شالوده‌ای برای متعین ساختن و ارزش زندگی انسانی است. اما این «وضعیت طبیعی» به دلیل نبود یک قدرت ناظم که بتواند وحدت افراد را در حداقل ضروری خود تضمین نماید، وضعیتی ناپایدار است. در «وضعیت

طبیعی» هر کس که «قانون طبیعی» را زیر پا گذارد، خود را از جامعه‌ی انسانی جدا ساخته و به بشریت اعلام جنگ داده است. لذا در چنین حالتی هر کس اجازه دارد تجاوز یا بی عدالتی نسبت به خود را کیفر دهد: «اجرای قانون طبیعی در آن وضعیت، به دست جمع سپرده شده است. به این ترتیب هر کس محق است کسی را که قانون را زیر پا گذارده است، در مقیاسی کیفر دهد که ضروری است تا مانع نقض قانون دیگری شود» (جونز، ۱۳۶۱: ۲۱۴). اما لاک به دشواری امر دادگستری در «وضعیت طبیعی» آگاه است. او می‌داند که هر کس نمی‌تواند داور خوبی باشد، چرا که بسیاری از انسانها جانبدارانه و از روی احساس و انتقام جویی عمل می‌کنند. آنچه که در نظر لاک «وضعیت طبیعی» را تحمل ناپذیر می‌سازد درست همین امر است که هر انسانی فراتر از چارچوب عدالت و از روی طینت بد، میل به انتقام و بطور جانبدارانه می‌تواند در نقش داور دیگری، حکم به کیفر او دهد. لذا تشکیل حکومتی که بتواند مستقلاً و غیرجانبدارانه عدالت را به اجرا گذارد، امری ضروری است. اما لاک تأکید می‌کند که هر حکومتی نیز قادر نیست از عهده‌ی این امر مهم برآید. حکومت‌های مطلقه و خودکامه در نظر لاک، از «وضعیت طبیعی» بدترند، چرا که در این حکومتها، یک حاکم جبار بفرز همگان قرار دارد و از این آزادی برخوردار است که آنطور که می‌خواهد در مورد سرنوشت دیگران تصمیم بگیرد: «اگر قرار باشد هر کس به آنچه که او [حاکم مطلق] انجام می‌دهد تسلیم باشد، حال کاملاً یکسان است که هدایت این حاکم مطلق را خرد، خطا یا شور و اشتیاق مفرط بر عهده داشته باشد، می‌توان گفت که حال و روز انسان‌ها در وضعیت طبیعی بسیار بهتر از آن است تا اینکه ناچار گردند مطیع اراده‌ی ناعادلانه‌ی دیگری باشند.» (لاک، ۱۳۸۷: ۵۷-۵۵).

همین «تحمل ناپذیری» و «ناپایداری» است که سرانجام انسانها را وامی‌دارد تا بر «وضعیت طبیعی» نقطه‌ی پایان بگذارند و به مثابه موجوداتی صاحب خرد و در تصمیمی خردمندانه به قراردادی متقابل تن دهند و دست به تأسیس اجتماعی سیاسی بزنند. وظیفه‌ی چنین اجتماعی، پیش از هر چیز پاسداری از حقوق فردی و بویژه حق زندگی، آزادی و مالکیت است. هر قرارداد و قرارداد دیگری عاری از این ویژگی‌ها، هرگز قادر به پایان دادن به «وضعیت طبیعی» نخواهد بود. از همین روست که لاک «وضعیت طبیعی» را وضعیت «پیش دولتی» و «پیش سیاسی» می‌داند: «من مدعی‌ام که همه‌ی انسانها بطور طبیعی در چنین وضعیتی قرار

دارند و در آن باقی خواهند ماند تا زمانی که با اتکاء بر نیروی توافق خود، خود را به اعضای یک جامعه‌ی سیاسی تبدیل کنند» (همان، ۵۷-۵۵).

رابطه‌ی میان وضعیت طبیعی و سیاسی (دولتی) و قراردادی که باید زمینه‌ی گذار اولی به دومی را فراهم سازد، نزد لاک کاملاً متفاوت از هابز است. اگر چه می‌توان تصریح کرد که برای تاریخ اندیشه‌ی سیاسی برای نخستین بار نزد هر دو متفکر، ایده‌ی قرارداد به عنصر تعیین کننده در مشروعیت دولتی و حتا فراتر از آن مشروعیت شکل حکومتی تبدیل می‌گردد. برای هابز، قرارداد، ناشی از نگاهی کاملاً افراطی و منفی نسبت به وضعیت طبیعی و لذا تلاشی برای برون رفت از بی‌سالاری و شر مطلق فردیت تام و گذار به مطلقیت رهایی بخش حکومت مطلقه است. حکومتی که بر فراز سر انسان‌ها قرار می‌گیرد و امکان حق افراد را برای مشارکت سیاسی سلب می‌نماید. اما برعکس نزد لاک، حکومت مطلقه، حکومتی مطلقاً فسادپذیر نیز هست. بنابراین مفهوم قرارداد و تشکیل دولت ناشی از آن می‌باید از مضمونی کاملاً متفاوت برخوردار و ضامن استمرار بهبود یافته و تکامل مثبت وضعیت طبیعی باشد. در وضعیت دولتی نزد لاک، حقوق طبیعی افراد، به صورت پایدار و مستمر تأمین می‌گردد. جامعه‌ی سیاسی که بر پایه‌ی اراده‌ی خردمندانه‌ی افراد ساخته شده است، ذاتاً جامعه‌ای نگهبان است که می‌باید از زندگی، آزادی و مالکیت افراد پاسداری کند. بدین منظور باید سیطره‌ی حکومت در جامعه‌ی سیاسی تأمین گردد: «اگر انسان در وضعیت طبیعی، آنچه‌ان که گفته شد، آزاد است، اگر او حاکم مطلق شخص و دارایی خویش است... چرا باید از آزادی خود دست شوید؟ چرا باید از این تسلط بر خویشتن بگذرد و خود را مطیع استیلا و جبر قدرتی دیگر سازد؟ پاسخ کاملاً روشن است: زیرا اگر او در وضعیت طبیعی صاحب چنین حقی نیز باشد، از امنیت کمی برخوردار است و مستمراً در معرض تجاوز دیگران قرار دارد... او داوطلبانه این وضعیت را که علی‌رغم آزادی کامل پر از هراس و خطر دائمی است و می‌گذارد و به جامعه‌ای با دیگران می‌پیوندد» (مقدمه مکفرسون بر هابز، ۱۳۸۰: ۳۹).

در این دوره، نیاز به حکومت بسیار قوی نبود. اما دلیلی که بشر وضع طبیعی را ترک کرد، این بود که کمترین اختلاف به جنگ می‌انجامید (لاک، ۱۳۸۷: ۵۶). انسان در این وضع، ابهام دارد. انسان در تصویر اول، به حد کافی معقول و منطقی هست که به صورتی فردی خود را وادار به رعایت اصول اخلاقی مورد نیاز برای مهار کردن تمایلات ستیزه جویانه خود کند. اما در

تصویر دوم، انسان از چنین عقل و منطقی بی بهره است. هیچ کس نمی تواند به تنهایی امنیت خود را تامین کند (همان، ۵۶).

هدف اصلی چنین جامعه‌ای، تشکیل حکومتی است که بتواند همه‌ی حقوق فردی مستتر در وضعیت طبیعی را تأمین نماید. چنین حکومتی از آنجا که از مشروعیت لازم نیز برخوردار است، می‌باید به ابزار اعمال قهر قانونی نیز مجهز باشد. سنجیدار تعیین کننده در وضعیت دولتی، وجود داوری است که مستقل از حاکمیت بتواند عدالت را در جامعه مستقر سازد.

ب) قرارداد اجتماعی

اکنون به قراردادی می‌رسیم که بنا به نظر لاک، مردم به وسیله آن از وضع طبیعی می‌گذرند و به وضع سیاسی وارد می‌شوند. «آدمیان چنانکه اثبات شده است، با حق آزادی کامل و بهره‌وری بلامنازع از همه حقوق و امتیازات قانون طبیعت زاده می‌شوند و هر فرد با همه افراد بشر در دنیا برابر است و طبیعت به وی حق آن را داده است که نه تنها از دارایی خود که عبارتست از «جان» و «آزادی» و «اموال» در برابر صدمات و تجاوزات حراست کند، بلکه در برابر دیگران به هنگام قانون شکنی و تعدی به حقوق وی قضاوت کند و آنها را به کیفر برساند. اما تنها وقتی اجتماع سیاسی به وجود می‌آید که همه اعضای آن از حق طبیعی خود گذشته آن را به دست جامعه سپارند و در هر حالت و وضعی بتوانند برای احقاق حق خود به قانونی که آن جامعه وضع می‌کند، توسل جویند. و بدین ترتیب کار قضاوت‌های شخصی افراد پایان می‌پذیرد و جامعه خود داور اصلی اعمال مردم خواهد شد و درباره همه اختلافاتی که احیاناً میان افراد آن اجتماع در هر مورد بروز می‌کند اتخاذ تصمیم خواهد کرد و هر عضوی را که جرایمی برضد اجتماع مرتکب شود، با کیفری که قانون تعیین کرده است، به مجازات خواهد رساند.» (جونز، ۱۳۶۱: ۲۲۱).

«بنابراین تنها و تنها وقتی اجتماع سیاسی یا مدنی به وجود می‌آید که عده‌ای از آدمیان در یک اجتماع گردهم آیند و هر یک از آنها از حق خود که مربوط به اجرای قانون طبیعت است درگذرد و آن را به عهده عموم گذارد و هر جا که عده‌ای از افراد که در وضع طبیعی به سر برده‌اند وارد اجتماع شوند تا یک جمعیت یا یک واحد سیاسی به وجود آورند و یک حکومت فائده بر خود حاکم کنند، اجتماع سیاسی تشکیل می‌یابد، یا در غیر این صورت ممکن است هر فرد به اجتماع سیاسی که قبلاً تشکیل شده است بپیوندد و عضویت آن را قبول کند. بدین

ترتیب فردی که به اجتماع ملحق می‌شود به آن اجتماع قدرت و حق وضع قوانین را داده است تا آن اجتماع، قوانینی را که مطابق با خیر عموم و نیاز کلی جامعه افراد است وضع کند، و متعهد می‌شود که در صورت لزوم برای اجرای آن قوانین با اجتماع همکاری کند. و این سبب می‌گردد که افراد از وضع طبیعی خارج شوند و به یک اجتماعی سیاسی وارد گردند و دولتی بر پا دارند که قدرت قضایی را در اختیار داشته باشد و بتواند در مورد اختلافات آنان تصمیم بگیرد و اعضای آن اجتماع را از گزند یکدیگر مصون و در امان دارد. در این اجتماع سیاسی قانونگذار و مجری خود دولت است. لکن اگر افرادی گردهم جمع آیند و به هر گونه که باشد همبستگی یابند، و چنین قدرت فائده‌ای که بتوانند در صورت لزوم بدان توسل جویند میان شان وجود نداشته باشد، هنوز در وضع طبیعی به سر می‌برند. از این بیان چنین بر می‌آید که اجتماعات سیاسی تنها از یک راه تشکیل می‌یابند و آن هم «رضایت» افراد است.» (همان، ۲۲۲).

«از آنجا که همه افراد آدمی طبیعتاً آزاد و برابر و مستقل هستند، هیچ کس را نمی‌توان از حقوق طبیعی‌اش محروم ساخت و بدون رضایت خودش به زیر قدرت سیاسی شخص دیگری در آورد. تنها راهی که ممکن است شخصی به موجب آن خود را از آزادی طبیعی محروم سازد و به زیر یوغ اجتماعی مدنی درآید این است که با افراد دیگری برای تشکیل یک جامعه توافق کند، تا به وسیله آن، آسودگی و تندرستی و زندگی صلح‌آمیزی برایشان میسر گردد و با امنیت خاطر بیشتری از دارایی خود بهره‌ور شوند و در برابر کسانی که عضو آن جامعه نیستند، ایمنی بیشتری داشته باشند. افراد آدمی، شمارشان هر چه باشد، می‌توانند اجتماع سیاسی را به وجود آورند. زیرا مجمع آنها خدشه‌ای به آزادی دیگر افراد وارد نمی‌آورد و آنان می‌توانند همچنان از آزادی خود در وضع طبیعی برخوردار باشند. همین که شماری از آدمیان بنا به رضایت خود جامعه یا حکومتی بنیاد کنند، اجتماع به وجود می‌آید و واحدی سیاسی تشکیل می‌گردد که در آن، اکثریت افراد حق اداره امور کلی جامعه را به دست می‌آورند.» (لاک، ۱۳۸۷: ۱۵۴).

«هر فرد که با رضایت خود و دیگران واحدی سیاسی به وجود آورد و حکومتی در آن مستقر سازد، خود را در برابر هر یک از افراد آن اجتماع ملزم و متعهد می‌سازد و تابع تصمیم و رأی اکثریت قرار می‌گیرد، در غیر این صورت قرارداد اولیه‌ای که او با سایر افراد برای تشکیل یک اجتماع منعقد کرده است ارزش و اثری نخواهد داشت و چنانچه بخواهد آزادی خود را حفظ کند و به زیر قید هیچ قانونی در نیابد، همچنان در وضع طبیعی باقی خواهد ماند. زیرا اگر رضایت اکثریت افراد را مطلقاً نتوانیم به عنوان تصمیم کل جامعه بپذیریم، هیچ چیز رضایت

همه افراد نمی‌تواند موجب اتخاذ تصمیم کلی برای اجتماع باشد. بنابراین کسانی که از وضع طبیعی خارج می‌شوند و جامعه‌ای تشکیل می‌دهند باید بدانند که از هر حقی که برای غایات اجتماع باشد، باید بگذرند و آن را به دست اکثریت جامعه بسپارند.» (راسل، ۱۳۶۵: ۸۶۵).

در این قسمت لاک با سادگی بیش از حد و شاید هم به طور اتفاقی به بررسی یکی از جدی‌ترین مسائلی می‌پردازد که اجتماعات دموکراتیک لزوماً با آن روبرو هستند. دموکراسی، از لحاظ نظری، در جامعه‌ای وجود دارد که همه افراد در حکومت سهیم باشند. بنابراین از این مفهوم چنین بر می‌آید که در یک دموکراسی، همه شهروندان باید به اقدامات دولت رضایت دهند و آن را تأیید کنند. ولی اگر یک دموکراسی، یا در حقیقت هر حکومت دیگر بخواهد به انتظار رضایت آزادانه همه افراد بنشیند، نمی‌تواند موجودیت خود را حفظ کند، زیرا به‌طور قطع کار آن به هرج و مرج می‌انجامد. از سوی دیگر اگر این دموکراسی حکومت اکثریت باشد، افراد بسیار دیگری در سرنوشت اجتماع دخالت نخواهند داشت، و از نظر آنان این نوع حکومت کاملاً با درنده‌خویانه‌ترین و خون‌بارترین حکومت‌های ستمگر هم‌سان خواهد بود (جونز، ۱۳۶۱: ۲۲۵). هر چند دست کم باید گفت که برخی از نمونه‌های لاک مبهم و مشکوک به نظر می‌رسد، ولی احتمالاً هیچ کس منکر این ادعا نخواهد شد که بعضی جوامع بوده و هستند که براساس رضایت، به معنای مورد نظر او تأسیس شده‌اند. ایرادی که امکان طرح آن بسیار محتمل‌تر می‌باشد این است که اغلب جوامع سیاسی براساس زور تأسیس و ابقاء شده‌اند، و لاک به کلی این حقیقت را نادیده می‌انگارد. یا ایراد دیگری ممکن است با طرح این سؤال عنوان شود که چرا لاک اجتماع سیاسی را به گونه‌ای تعریف می‌کند که اکثر جوامعی را که مردم به طور معمول سیاسی می‌نامند، از شمول تعریف وی خارج شوند. اگر نخواهیم که گفتار لاک را به کلی پوچ بنداریم، باید قبول کنیم که وی کاملاً به آن واقعیاتی که مبنای این اعتراضات می‌تواند باشد واقف بوده است. ولی آن واقعیات به نظرگاه خاص وی هیچ ربطی ندارد. بار دیگر باید گفت که لاک میان آنچه هست و آنچه باید باشد قائل به تمایز می‌شود و درباره آنچه که باید باشد سخن می‌گوید.

بنابراین لاک به هیچ وجه انکار نمی‌کند که اکثر جوامع در حقیقت براساس زور استوار شده‌اند نه براساس رضایت افراد. محققاً اگر تا جایی که تاریخ می‌تواند ما را به گذشته هدایت کند، به پژوهش اصل و منشاء جوامع سیاسی بپردازیم، به‌طور کلی این موضوع را در می‌یابیم که جوامع نخستین تابع حکومت و دستگاه اداری یک فرد قرار داشته‌اند و این فرد در اغلب

مورد یک حکمران مطلق بوده است. ولی این امر فقط حاکی از این حقیقت است که اوضاع اغلب آنگونه که باید باشد نیست. زور هیچ‌گاه نمی‌تواند موجد حق شود. اگر یک فرد تا هر مدت و به هر کیفیتی، عملاً به اعمال قدرت بر افراد یکدیگر بپردازد، جز در صورتی که آن افراد به حاکمیت وی رضایت دهند، به هیچ روی اعمالش از لحاظ اخلاقی توجیه‌پذیر نخواهد بود. از آنجا که یک اجتماع سیاسی یک اجتماع اخلاقی هم باید باشد، نمی‌توان به سادگی هر اجتماعی را سیاسی خواند.

گفتار سوم: نظریه کار - ارزش (مالکیت) جان لاک

هابز را مورد سرزنش قرار می‌دهند؛ زیرا در تصویری که از جامعه رقابتی بورژوازی اولیه ترسیم کرد، به لزوم مرحله گذر به جامعه طبقاتی توجه نکرده است. نظریه او در عمل حاوی هیچگونه نظریه طبقاتی نیست. به همین دلیل جامعه بورژوازی او را خیلی جدی نگرفت. این کار به جان لاک (۱۶۳۲ - ۱۷۰۴) واگذار شد تا برای جامعه بورژوازی، یک نظریه انباشت مالکیت خصوصی تهیه ببیند. نظریه او توجیهی برای نابرابری‌های طبقاتی است. همراه با «لئو اشتراس» می‌توان گفت: «عقاید مالکیت لاک را امروز می‌توان به راحتی درک کرد، و آن را به‌عنوان مکتب کلاسیک - که روح سرمایه‌داری است - یا به‌عنوان مکتبی در نظر گرفت که وظیفه اصلی آن سیاست عمومی است.» (روریش، ۱۳۷۲: ۲۶۱).

نظریه اقتصادی لاک از مالکیت مشروع بر زمین آغاز می‌شود؛ زمین‌هایی همچون زمین‌های بایر دوونشایر در آمریکای قرن هفده، که بی‌استفاده و «لم یزرع» مانده بود و کار هیچ انسانی روی آن دیده نمی‌شد؛ زمین‌هایی که متعلق به خدا بود و خدا آن را با تمام متعلقات طبیعی به بشر داد تا از زمین استفاده کرده طبیعت را مقهور نموده بر آن سلطه یابد. بنابر این لاک بر پایه محور اصلی نظریه خود یعنی کارولینا و نیز این باور که در آغاز وضعیت تمامی دنیا در کشف مالکیت بر زمین چون زمین‌های آمریکاست، در باب مکالکیت، بر مبنای ارزش کار و مالکیت ناشی از آن، به بحث می‌پردازد (lock, 1997: 301).

لاک استدلال خود را درباره مالکیت و دارایی بدین طریق شروع می‌کند که «خداوند زمین را به فرزندان بشر داده و همه نعمات دنیوی را مشترکاً میان شان تقسیم کرده است.» (Ibid, 287-286).

مقدمه چینی وی براساس تساوی کامل انسان است در صورتی که نتیجه‌ایی که از استدلال خود می‌گیرد سعی می‌کند که تقسیم نامساوی اشیاء و اجناس و اموال و دارایی را مشروع توجیه کند. به نظر لاک مبنای مالکیت خصوصی در حقوق طبیعی است که خواستار بهره‌برداری فرد از ثمره کار و زحمت خویش است. بنابراین دولت مالکیت را به وجود نمی‌آورد بلکه آن را قبول و حمایت می‌کند. «زمین بدون کار انسان بهره‌ای جز خاشاک و میوه‌های وحشی ندارد، این کار انسانی است که موجب تولید میوه‌جات و غلات می‌شود بنابراین درست آن است که کسی که وقت خود را مصروف داشته و تحمل خستگی را نموده است حق آن را داشته باشد که پاداش خود را از آن به دست آورد. چنانچه شخصی با آباد کردن زمینی، آن را به خود اختصاص دهد، لطمه‌ای به حق دیگران وارد نمی‌کند، زیرا بیش از مقدار مورد نیاز آنان زمین در طبیعت وجود دارد و بنابراین به حد کافی زمین برای استفاده دیگران باقی می‌ماند. پس نتیجه کار او سبب نمی‌شود که سهم کمتری عاید افراد دیگر شود. چون کسی که به اندازه کافی زمین برای استفاده دیگران باقی می‌گذارد مانند آن است که اصلاً از آن چیزی بر نداشته است. هیچ کس نمی‌تواند فکر کند که اگر شخص دیگری از آب رودخانه نوشیده است به حق او لطمه زده است، زیرا از آب رودخانه، به حدی که برای فرو نشاندن عطش او کفایت کند، باقی مانده است. و زمین و آب، چنانچه هر دو فراوان و کافی وجود داشته باشند، وضع یکسان دارند.» (Ibid,288-289).

لاک به رغم فرض مقدماتی و اصلی خود مبنی بر برابری کامل انسان در طبیعت، نبوغش را برای توجیه تقسیم و توزیع غیرعادلانه و نابرابر نعمت‌های دنیوی به کار می‌برد و حتی اگر بحث وی در مرحله پایان به مشکلاتی بسیار پیچیده‌تر از آنچه فکر می‌کرده است برسد، باز هم در واقع نبوغش قابل تحسین است. لاک می‌تواند موضع خود را با موفقیت چشم‌گیری حفظ کند مشروط بر اینکه مالکیت خصوصی را فقط تا اندازه‌ای قابل توجیه بداند که حاصل کار خود شخص و محدود به میزانی باشد که برایش قابل استفاده است، زیرا چنانکه لاک خاطرنشان می‌سازد، با این موانع و محدودیت‌ها هیچ کس حق آن ندارد که دارایی زیادی داشته باشد و ملاً نعمت‌ها برای همه به قدر کفایت وجود خواهد داشت. ولی پیدا است که اگر چنین تعریفی از مالکیت برای یک اجتماع ساده که اراضی به طور مساوی میان افراد تقسیم شود، مناسب باشد، برای کسی که در انگلستان عصر لاک می‌زیسته، قانع کننده نبوده است. بنابراین اگر لاک نمی‌خواست پندارپرست محض باشد، می‌بایست حتماً به تعریفی که بحث خود را با آن آغاز

کرده است بسط بیشتری دهد. وی این کار را با پیش کشیدن مفهوم پول انجام می‌دهد و می‌گوید پول راه انباشته کردن اموال را، بدون تلف شدن آنها، برای انسان میسر می‌سازد و به برکت آن، مشکلاتی که ناشی از بیش از اندازه مصرف مال داشتن است برطرف می‌گردد.

وی در مورد قوانینی که به موجب آنها، پول میان مردم رایج می‌گردد می‌گوید: «برای آنکه افراد بتوانند از حد مورد استفاده خود مال بیشتری داشته باشند، دولت‌ها راه حلی پیدا کرده‌اند و آن همانا ذخیره طلا و نقره است که بدون آنکه به حق کسی لطمه‌ای وارد شود، می‌توان آنها را انباشته کرد و این فلزات در دست صاحبان شان نه خراب می‌شوند و نه فاسد می‌گردند.» (روریش، ۱۳۷۲: ۲۶۴-۲۶۲). این حقیقتی است مسلم که طلا مانند ذرت، فاسد نمی‌شود و بنابراین شخصی که ذرت اضافی خود را با طلا مقایسه می‌کند مانند کسی که ذرت اضافیش را تا زمان فاسد شدن در انبار حبس می‌کند، به حق دیگران لطمه نمی‌زند.

اختراع پول و موافقت ضمنی انسان‌ها بر سر ارزش زمین موجب شد که وضعیت دیگری بر قیمت زمین حاکم گردد (Lock, 1997:293). از فحوای بیان لاک در چگونگی اختراع پول و قیمت گذاری کالاها با یک قطعه فلز زرد، این طور استنباط می‌شود که لاک مبانی ارزش‌گذاری فلزات قیمتی را غیرحقیقی اما گریزناپذیر دانسته است:

اختراع پول و موافقت ضمنی انسان‌ها بر سر ارزش زمین، موجب شد که انسان‌ها بتوانند مالکیت خود را بر زمین افزایش دهند. حال آنکه اگر عملاً چنین وضعیتی بر زمین حاکم نمی‌گردید، آن قدر زمین بود که حتی جواب گوی دو برابر جمعیت موجود باشد... اما ضرورت تأمین معاش، موجب شد که اولین استفاده کنندگان از مشترکات عامه در جهان، مثل وضعیت امروز آمریکایی‌ها، نسبت به صرف تولیداتی که زودتر فاسد می‌شدند، محتاط‌تر کند؛ زیرا اگر به موقع به مصرف نمی‌رسیدند، فاسد می‌شدند. اما طلا، نقره و الماس چیزهایی بیش از نیاز یندگی هستند و بر مبنای توافق، قیمتی نیز بر آن‌ها وضع شده است و می‌توانند زندگی انسان را مورد حمایت قرار دهند؛ ضمن اینکه خراب هم نمی‌شوند. بدین ترتیب از میان چیزهای خوبی که طبیعت برای حاکمیت همگان تولید کرده است (بر مبنای آنچه که گفته شد)، هر کس حق داشت تا هر چقدر که می‌خواست از آن استفاده کرده بر هر آنچه که کارش با آن آمیخته شده، ادعای مالکیت کند (Lock, 1997: 293-30).

به این ترتیب، با اختراع پول دو اتفاق مهم شکل گرفت: اول، محدودیت طبیعی مورد بحث، جای خود را به کنترل ساختگی بشر و نظارت بر تقسیم اراضی تصرف شده داد و دوم، قابلیت

تبدیل محصولات تولید شده به پول، موجب شد که انسان کوشش مند و معقول بتواند کماکان به تولید خود ادامه دهد (شریعت، ۱۳۸۶: ۷۶-۷۴). لاک در اینجا بحث ساده ای را در باره ارزش زمین در انگلستان و مقایسه همان زمین با زمین های مشابه آمریکا در اراضی دوونشایر می کند که می توان آن را به عنوان صدور جواز برای تصرف اراضی بومیان آمریکا دانست؛ زمین هایی که بومیان غیرخردمند و راحت طلب آمریکا، به تعبیر لاک، به سستی در معرض اسراف قرار داده و خود را در وادی فقر و تنگدستی ناشی از آن رها کرده بودند (Lock, 1997: 294).

مثال لاک درباره افزایش قدرت خرید سکه انگلستان است که به سبب کار بر روی زمین حاصل شده بود. چندان روشن نیست که لاک مقایسه های خود را در مقایسه زمین های انگلستان با زمین های دوونشایر بر اساس چه آماری ارائه داده است، اما شیوه بحث او منطقی و منسجم است. او می گوید که کشاورزی و کار روی زمین گرچه ظاهراً قسمتی از زمین را اختصاصاً از حاکمیت مشترک جدا ساخته و تحت مالکیت خصوصی شخص مالک درآورده است، در عمل ده برابر، بلکه صد برابر بر وسعت اراضی مشترک توافقی می افزاید؛ زیرا با کاری که او روی زمین انجام داده، حداقل قیمت زمین مزروعی خود را به صد برابر اراضی بایر رسانده است (شریعت، ۱۳۸۶: ۷۶-۷۴). لذا با این استدلال او فقط یک صدم آنچه را که ساخته تصرف کرده است:

«یک جریب زمینی که کسی (با رعایت ضوابط) مخصوص خود زیر کشت برده، در مقایسه با زمین هایی که با همان حاصل خیزی معطل مانده اند، حداقل ده برابر برای مشترکات عامه کم ضررتر است. بنابراین، کسی که برای افزایش آسایش و رفاه زندگی ده جریب زمین را به خود اختصاص داده است، صد برابر کم ضررتر است. در حقیقت او با کار خود ده جریب زمین را به صد جریب افزایش داده است؛ به این معنا که نود جریب به زمین های مشترک افزوده است؛ زیرا او فقط ده جریب را زیر کشت برده است و حال آن که در حقیقت کار او به اندازه صد جریب از زمین معطل برای عموم منفعت داشته است.» (Ibid, 294). لاک از این بیان ساده نتیجه می گیرد که «کار، مهم ترین عامل تعیین کننده چیزهایی است که ما در این جهان از وجود آن ها لذت می بریم.» (Lock, 1997: 297).

البته بدیهی است که این موضوع کاملاً قابل قبول نیست که مردمانی که ثروت عظیمی برای خود فراهم می آورند، چه دانسته و چه ندانسته، در گردآوری آن ثروت، دیگران را از اعمال حق خود باز نمی دارند. زیرا بسیاری از اقتصاددانان خلاف آن نظر را دارند. بنابراین اگر استدلال

جان لاک نتواند خطای اقتصاددانان مخالف نظرش را نشان دهد، استدلالی ناقص است (جونز، ۱۳۶۱:۲۳۸).

اکنون درباره تحلیل لاک از مالکیت، بهتر است دلایل او را در این باره نقل کنیم که وجود دولت به دلیل آنکه پاسدار حق مالکیت افراد است، توجیه پذیر است، «اگر انسان در وضع طبیعی چنانکه گفته شد، آزادی کامل دارد و حاکم مطلق شخص خویش و اموال خود است و با برترین افراد برابر است و تابع و زیردست هیچ کس نیست، پس چرا آزادی را از خودش سلب می‌کند؟ چرا این سلطنت را رها می‌کند و خود را زیر قدرت و فرمان دیگری قرار می‌دهد؟ جواب آن روشن است و آن است که هر چند انسان در وضع طبیعی حق آزادی دارد، ولی برخورداری از آن حتمی و مسلم نیست و همواره در معرض تجاوز دیگران قرار دارد. زیرا همه مانند او سلطنتند و همه با او برابرند و اکثریت افراد جامعه توجه چندانی به مساوات و عدالت ندارند، بنابراین برخورداری از دارایی در چنین وضعی، هیچ گونه تضمین و امنیتی ندارد. همین موضوع سبب می‌شود که انسان آن وضع را، که هر چند قرین آزادی است ولی آکنده از هراس و مخاطرات دائم است، ترک گوید، و بی‌دلیل نیست که درصدد برآید که به اجتماع دیگران که قبلاً تشکیل یافته است و یا فکر تشکیل آن وجود دارد بپیوندد تا در آن جان و آزادی و اموالش را که کلاً دارایی نامیده می‌شود در پناه امنیت عمومی قرار گیرد. بنابراین غرض مهم و اصلی آدمیان برای پیوستن به اجتماعات سیاسی و قبول تابعیت از حکومت، همانا حفظ دارایی شان است. چرا که در وضع طبیعی، از این لحاظ کاستی‌های فراوانی وجود دارد.» (روریش، ۱۳۷۲: ۲۶۷).

با تکیه کلام قدرت اجرایی دولت، می‌توانیم به علایم و مشخصات دولت لاک رهنمون شویم. او بر مبنای وضع طبیعی، اصولی را پایه‌گذاری می‌کند که دولت یک قرارداد اجتماعی، نظارت بر امور را به دست می‌گیرد. پس لاک طرح خود را به یک قرارداد اجتماعی منوط می‌سازد. اگرچه قرارداد اجتماعی او به لویاتان هابز منتهی نمی‌گردد و در واقع دولت نه تنها تضمینی برای امنیت ملی است، بلکه مهمتر از آن حافظ مالکیت نیز خواهد بود؛ چنانکه لاک می‌گوید، هدف بزرگ و اصلی آن است که اگر انسان‌ها در دولت جمع شوند، مالکیت آنها حفظ خواهد شد.

اگر هدف اصلی دولت حفظ مالکیت باشد، در این صورت نهایتاً فقط صاحبان ثروت اعضای مؤثر چنین جامعه‌ای خواهند بود؛ زیرا فقط شهروندان متمول به حفظ مالکیت خود تمایل

دارند. بدین ترتیب در طرح لاک، اگرچه تمام افراد با حقوق مساوی عضو جامعه به حساب می‌آیند، فقط صاحبان ثروت اعضای فعال آن خواهند بود.

لاک حق مقاومت را در برابر دولت، برای ملت مجاز می‌شناسد، اگر چه مقصود او توده فقیر تنگدست نیست. گفتار «والتر ایشنر» را تکرار می‌کنیم که: «اگر لاک در اینجا از ملت سخن می‌گوید، مقصود او تمام شهروندانی است که مقدار معینی از حقوق ... ، مالکیت و دخالت در قانون اساسی را در ید قدرت دارند. مردم تنگدست، توده‌ای خفته ولی جا ندارند که در زمان لاک، بیش از ۵۰ درصد ملت را تشکیل می‌دادند. در دوران بی‌نظمی‌های سیاسی، معمولاً این قشر از جامعه بخش زحمتکش، و نقش تأثیرپذیر در سیاست را دارا هستند و در فعالیت‌های سیاسی شرکت فعال و فاعلی ندارند.» (همان، ۲۶۷).

صرف نظر از حق مقاومتی که کارگران دستمزدی وابسته، با تملک خصوصی خود داشتند و تقریباً هیچ مورد استفاده‌ای پیدا نمی‌کرد، برای لاک کاملاً مسلم بود که مالکان بهتر از هر کسی آگاهند که چگونه از ثروت خود استفاده کنند. شهروندان مالک، شکل دولت را تعیین می‌کنند و هم آنان هستند که می‌توانند قرارداد اجتماعی را در صورت عدم توانایی دولت در حراست از مالکیت خصوصی، فسخ کنند.

به‌طور کلی لاک در مقایسه با دیگر فلاسفه زمان خود، تأکید بیشتری بر نظریه جامعه بورژوازی دارد. جان لاک از مؤسسان و سهامداران بانک آوانکلند بود، از تصورات بورژوازی انگلستان آگاهی کامل داشت. همان‌طور که «گودفرید سالومون - دلاتور» شرح داده است، باید این امر را به عنوان یک کنایه تلقی کرد که «نظریات لاک به هر حال باعث آزادی اقتصادی شده، همچنانکه توضیحات او درباره حق انقلاب در مستعمرات آمریکایی بر ضد انحصارات مورد استفاده قرار گرفته است.» (همان، ۲۶۷).

نتیجه‌گیری

نظریه دولت لیبرال و ارزش کار (مالکیت) جان لاک نمایان‌گر پیشرفت بزرگی در تاریخ اندیشه‌های سیاسی است. لاک با اصرار بر اینکه اقتدار حکومت باید بر بنیاد رضایت مردم باشد، اجتماع منبع مشروع قدرت سیاسی است، اختیارات پادشاه محدود است، هدف عمده حکومت کمک به مردم است نه فنا کردن زندگی آنها، و اینکه اگر حکومت از اقتدار خود تجاوز و تخطی کند یا خیر عمومی را نادیده گیرد باید در برابر آن مقاومت کرد، پایه دولت لیبرال و مشروطه را

برنهاد. نظریه او در نهادهای سیاسی آمریکا و فرانسه به اوج رسید و دفاع او از مالکیت و آزادی کسب و بهره‌مندی از مالکیت تأثیر زیادی در این کشورها گذاشت. به گفته سابین صمیمیت لاک، معتقدات اخلاقی استوار و عمیق او، اعتقاد راستین او به آزادی و حقوق بشر و شأن طبیعت آدمی توأم با اعتدال و میانه‌روی و احساسات نیک، او را سخنگوی پندارگرای انقلاب طبقه متوسط کرد. روح درونی فلسفه سیاسی او برای فلسفه سودمندی‌گرا به ارث ماند که در مورد لزوم اصلاحات اساسی اما محتاطانه، اعتقاد به لیبرالیسم، شناخت حقوق فردی و اعتقاد به اینکه حکومت به خاطر خیر مردم وجود دارد، ادامه دهنده روح فلسفه لاک است.

در دیدگاه سیاسی جان لاک وضع طبیعی بحث بسیار مهمی است. او همه ی افراد را در وضعی طبیعی، یکسان و برابر می‌داند. او بنابر ناکارآمدی وضع طبیعی برای زندگی، ایده‌های سیاسی خود را بنا می‌کند. به نظر او مالکیت افراد نیز بر آزادی و حق طبیعی آنها استوار است. لاک معتقد است که مالکیت می‌تواند بر وضعیتی طبیعی استوار شود بدون هرگونه قرارداد خاص یا تصمیمات سیاسی. او معتقد است هر انسانی که به دنیا می‌آید به طور فطری دارای حقوقی است که اولین و مهمترین آنها عبارت است از حق حفظ حیات. آنچه در درجه اول این حق را تهدید می‌کند خطر مرگ ناشی از گرسنگی است. لذا تلاش روزانه انسان برای تهیه وسایل معیشت و جلوگیری از چیرگی خطر گرسنگی، حقانیت مطلق دارد و هیچ کس به هیچ عنوان نمی‌تواند مانع چنین تلاشی گردد. «لاک» در فصل پنجم کتاب دوم دو رساله در باب حکومت نتایج ناشی از اعمال این حق اولیه را بررسی و نظریه معروف به «مالکیت-کار» را ارائه می‌کند (لاک، ۱۳۸۷: ۶۳-۵۵). وی معتقد است خداوند (یا طبیعت) زمین را در اختیار تمامی انسانها قرار داده تا با بهره‌گیری از نعمتهای موجود در آن وسایل معیشت و سعادت خود را فراهم کنند. این نعمتهای طبیعی به صورت مشترک متعلق به نوع بشر به طور عام است و هیچ کس راسا نمی‌تواند مدعی مالکیت خصوصی مواهب و اشیاء موجود در طبیعت شود. «لاک» به وضعی آغازین اشاره می‌کند که در آن هیچ نوع حکومت و نهاد اجتماعی وجود ندارد و انسانها آزادانه و فارغ از جبر دولت و قوانین موضوعه زندگی می‌کنند. «لاک» این وضع آغازین را وضع طبیعی نام نهاده و می‌گوید در چنین وضعی همه چیز به همه تعلق دارد. اما این مالکیت عمومی مانع به وجود آمدن مالکیت خصوصی نمی‌شود و چنان که خواهیم دید این دو مالکیت در فلسفه حق طبیعی «لاک» منزلت معینی دارد.

«لاک» با آغاز کردن بحث از «وضع طبیعی» نشان می دهد که تلاش انسان برای زنده ماندن و بنابراین اعمال حق طبیعی اولیه اش، ناچار منجر به مالکیت خصوصی می شود، چرا که استفاده از نعمتهای طبیعی مستلزم تملک قبلی آنهاست. «لاک» می نویسد: «درست است که زمین و تمامی موجودات پست تر (از انسان) مشترکا متعلق به همه انسانها است با این حال هرکس نسبت به شخص خود، خود دارای حق مالکیتی است که هیچ کس دیگر نمی تواند مدعی آن بشود. می توان گفت که (محصول ناشی از) زحمت بدنش و کار دستهایش تعلق صرف به خود وی دارد». استدلال «لاک» بر این مبنا قرار دارد که چون هر انسانی مالک انحصاری شخص خود و بدن خود است، بنابراین نتایج ناشی از فعالیت شخصی وی نیز تعلق انحصاری به خود وی دارد. شخص با کار خود آنچه را قبلا، در وضع طبیعی، متعلق به همه بوده، به طور انحصاری از آن خود می کند. اینجا، حقانیت مالکیت خصوصی در واقع از کار انسان ناشی می شود، و کار خود وسیله ای است برای چاره جویی انسان در جهت حفظ حیات یا به عبارت دیگر تحقق حق طبیعی اولیه. از دیدگاه «لاک» مالکیت خصوصی ریشه در حق طبیعی دارد و از این لحاظ بر حقوق موضوعه تقدم داشته و از هویتی مستقل و برتر برخوردار است (همان، ۶۱-۵۹).

«لاک» با آگاهی از ایرادهایی که به نظریه «مالکیت- کار» می توان گرفت، از پیش پاسخ می گوید و نظریه خود را در جهت توضیح اقتصادی قضیه بسط می دهد. مشکل اینجا است که همه افراد از حق طبیعی حفظ حیات برخوردارند، از این رو تحقق بخشیدن به این حق توسط یک فرد نباید منجر به ضایع کردن حق طبیعی فرد دیگری گردد، چرا که در این صورت قانون طبیعی پایمال و حق به ناحق تبدیل می شود. به لحاظ این مشکل، «لاک» برای مالکیت دو شرط قائل می شود، یکی اینکه بهره گیری از نعمتهای طبیعی تا حدی مجاز است که از این نعمتها برای دیگران نیز باقی بماند. شرط دیگر اینکه تملک نعمتهای طبیعی تا حدی مجاز است که ضایع شدن این نعمتها را، به علت بلا استفاده ماندن، به همراه نداشته باشد، مانند جمع آوری بیش از نیاز میوه هایی که بعد از مدت معینی فاسد و غیرقابل استفاده می شود. از دیدگاه «لاک» هیچ یک از این دو شرط الزاما محدودیتی برای مالکیت ایجاد نمی کند. در مورد شرط اول، وی تاکید دارد که تملک خصوصی بر خلاف آنچه اغلب تصور می شود نه تنها دیگران را از بهره برداری از ثروت محروم نمی کند بلکه باعث افزایش ثروت در سطح اجتماعی و فردی می گردد. وی برای اثبات ادعای خود بر مشاهدات تجربی انگشت می گذارد و می گوید اگر دقت

کنیم می‌بینیم زمین‌هایی که در مالکیت عمومی است اغلب بدون استفاده مانده و نفع چندانی به کسی نمی‌رساند، در حالی که برعکس زمین‌هایی که تحت تملک خصوصی است غالباً مورد بهره‌برداری وسیع قرار می‌گیرد به طوری که نفع آن نه تنها به مالک بلکه به بسیاری از افراد دیگر نیز می‌رسد. علت چنین پدیده ظاهراً متناقضی را باید در نقش «کار» به‌عنوان مهم‌ترین عامل ایجاد ثروت، جستجو کرد. از نظر «لاک» کار انسانی افزون بر اینکه منشا اولیه مالکیت خصوصی است، در عین حال مهم‌ترین عامل افزایش ثروتهای مادی نیز می‌باشد. رفاه، ثروت و ترقی عمدتاً ناشی از کار و صنعت انسان است و گرنه در همه جای دنیا طبیعت به طور تقریباً یکسان نعمتهای خود را در اختیار انسانها قرار داده است. «لاک» برای اثبات نظر خود به مقایسه وضع زندگی سرخپوستان آمریکایی با انگلیسی‌ها می‌پردازد و می‌گوید با آنکه آمریکا سرزمین پهناور و ثروتمندی است، آمریکایی‌ها (سرخ پوستان) از لحاظ رفاه مادی در فقر شدیدی زندگی می‌کنند به طوری که آنجا «پادشاهی که بر سرزمین‌های گسترده و باروری فرمانروایی دارد از لحاظ غذا، مسکن و پوشاک در وضع بدتری از یک کارگر روزمزد در انگلستان به سر می‌برد». اندیشه «لاک» بر این مبنا استوار است که چون ثروتهای مادی عمدتاً ناشی از کار و صنعت انسانی است، لذا هر عاملی که باعث تشویق تلاش و کارکردن باشد سبب افزایش ثروت در سطح فردی و اجتماعی می‌گردد.

تملك خصوصی انسانها را به کار بیشتر ترغیب می‌کند و از این رو انگیزه موثری برای حرکت به سوی رفاه و ترقی مادی است. اگر کار و صنعت انسان را منشا عمده ثروت بدانیم، دیگر تملك خصوصی ثروت‌ها به معنی محروم کردن عموم از آن نمی‌تواند باشد چرا که این ثروت‌ها برخلاف نعمتهای طبیعی هیچگاه در تملك عمومی نبوده است. پس، گسترش مالکیت خصوصی نه تنها منجر به محروم شدن فرد یا افراد دیگر از ثروت‌ها نمی‌شود بلکه برعکس نهایتاً موجب افزایش ثروت‌های فردی و جمعی در کل می‌گردد. این اندیشه «لاک» در واقع هسته مرکزی نظریه «یگانگی طبیعی منافع فردی و جمعی» است که اقتصاد سیاسی «آدام اسمیت» بر اساس آن بنا خواهد شد.

در مورد شرط دوم نیز «لاک» دست به استدلال کاملاً اقتصادی می‌زند و مبادله و پول را به‌عنوان راه چاره معرفی می‌کند. خلاصه سخن وی این است که برای جلوگیری از ضایع شدن ناشی از انباشت زیاده بر نیاز می‌توان مازاد را با چیزهای دیگری که فاسدشدنی نیست مانند فلزات، سنگ‌های معدنی و غیره مبادله کرد. در این صورت، انباشت هر قدر هم بیشتر باشد

منتهی به ضایع شدن محصولات نمی‌گردد بلکه آنها از طریق مبادله در اختیار افراد دیگری که بدان نیازمندند قرار می‌گیرد. «لاک» پول را در این رابطه توضیح می‌دهد و می‌گوید پول که با توافق جمعی انسانها وسیله مبادله قرار گرفته، در عین حال بهترین راه چاره برای جلوگیری از فاسد شدن محصولات و به هدر رفتن کار و زحمت انسانها است بدین ترتیب، می‌بینیم که عملاً هیچ مانع غیرقابل عبوری برای گسترش مالکیت خصوصی وجود ندارد و چنین مالکیتی از دیدگاه فلسفه حق طبیعی «لاک» می‌تواند نامحدود باشد. توسعه مالکیت از طریق انباشت پول موجب پیدا شدن نابرابری بین افراد از نظر اموال خصوصی و ثروت می‌شود ولی این نابرابری ناحق نیست زیرا بر اساس توافق اولیه (پول) به وجود آمده است. پول در اینجا به منزله کار ذخیره شده است و حقانیت آن از کار به‌عنوان وسیله تحقق حق طبیعی اولیه ناشی می‌گردد. طبق اندیشه «لاک»، مالکیت خصوصی و پول به‌عنوان وسیله حفظ و گسترش آن، در واقع تجلی حق طبیعی اولیه یعنی حق حفظ حیات است. از این رو، حقانیت مالکیت خصوصی ناشی از قوانین موضوعه یا قرارداد اجتماعی نیست بلکه ریشه در حق طبیعی و فردی انسانها دارد (همان، ۶۲-۶۱).

بدون درک این نکته مهم، بخش مهمی از فلسفه سیاسی دوران جدید غیر قابل فهم خواهد بود. بر خلاف فلسفه سیاسی دوران قدیم (ارسطو)، انسان جدید موجود سیاسی یا اجتماعی تلقی نمی‌شود بلکه به‌عنوان موجودی کارکن و مالک معرفی می‌گردد. مالک بودن انسان از خصلت کارکن بودن وی ناشی می‌شود و کار کردن خصلت طبیعی (در مقابل اجتماعی و سیاسی) انسان برای حفظ حیات یعنی تحقق بخشیدن به حق طبیعی اولیه است. اینجا انسان در رابطه با طبیعت تعریف می‌شود و ماهیت کاملاً فردی دارد. یعنی کار کردن و مالک شدن انسان به‌صورت فردی و در رابطه با طبیعت طرح می‌گردد و مستلزم وجود قبلی جامعه سیاسی نیست. در فلسفه سیاسی جدید (لاک) به مبنای رابطه بین انسان (فرد) و طبیعت پرداخته می‌شود و بدین لحاظ این فلسفه قویاً جنبه اقتصادی دارد، در حالی که فلسفه سیاسی قدیم بر مبنای رابطه انسان (موجود اجتماعی) با انسانها (جامعه) ایجاد شده بود و بدین سبب خصلت قویاً سیاسی داشت. انسان قدیم انسان سیاسی و انسانی جدید انسانی اقتصادی است. مطالعه دقیق فلسفه سیاسی «لاک» نشان می‌دهد که چگونه و چرا اندیشه آزادیخواهانه جدید مضمون اقتصادی دارد و ناگزیر به سوی نوع دیگر و جدیدی از تفکر یعنی اقتصاد سیاسی کشیده می‌شود.

این ایده‌ی طبیعی بودن مالکیت شخصی لاک، تا امروز پشتوانه‌ای نظری، برای توجیه بازار آزاد و تجارت و سرمایه‌داری افسارگسیخته لیبرالیسم بوده است. او معتقد بود مالکیت اصلی مختص خداست اما چون خدا انسان را آفریده، انسان نیز حق طبیعی مالکیت دارد. او می‌گوید انسان‌ها موظف‌اند با استعداد ذاتی!، عقل و کار آزادانه! نیازهای خود را از زمین و مواهب طبیعی به‌دست آورند. اما این مالکیت به انسان‌ها اجازه نمی‌دهد که با مالکیت دیگران تجاوز کنند. این جا می‌توان تناقض گویی لاک را دید. اگر کسی حق ندارد بر مالکیت دیگران تجاوز کند، چرا بورژوازی و صاحبان ابزار تولید این حق اجتماعی را دارند که بر کار کارگران که به خودشان تعلق دارد، تجاوز کنند؟! لاک و نظریه پردازان لیبرالیسم قادر نیستند هیچ پاسخ مستدل و معقولی به این پرسش دهند، زیرا در آن صورت، کل تئوری لیبرالیسم و سرمایه‌داری را زیر سوال می‌برند. او به وضوح، نظریه‌پرداز رهایی طبقه‌ی سرمایه‌دار و تاجر از سلطه‌ی دین و سلطنت مطلقه آن دوران است، نه نظریه‌پرداز رهایی تمام طبقات، همان طور که لیبرالیسم این گونه است.

فهرست منابع

الف) منابع فارسی

- ارسطو (۱۳۷۱). سیاست، ترجمه حمیدعنایت. تهران: شرکت سهامی.
- افلاطون (۱۳۵۵). جمهور، ترجمه فؤاد روحانی. تهران: بنگاه نشر و ترجمه کتاب.
- بارنز، هری المر و بکر، هوارد (۱۳۷۵). تاریخ اندیشه اجتماعی (از جامعه ابتدایی تا جامعه جدید)، ترجمه و اقتباس جواد یوسفیان، چاپ سوم. تهران: امیرکبیر.
- جونز، وت (۱۳۶۱). خداوندان اندیشه سیاسی، ترجمه علی رامین، جلد دوم. تهران: امیرکبیر.
- راسل، برتراند (۱۳۶۵). تاریخ فلسفه غرب، ترجمه نجف دریا بندری، جلد دوم. تهران: انتشارات پرواز.
- روریش، ویلفردو (۱۳۷۲). سیاست به مثابه علم، ترجمه ملک یحییی صلاحی. تهران: انتشارات سمت.
- ساباین، جرج (۱۳۴۹). تاریخ نظریات سیاسی، ترجمه بهاء الدین بازارگاد، ۲ جلد در یک مجلد، چاپ دوم. تهران: انتشارات امیر کبیر.
- شریعت، فرشاد (۱۳۸۶). «جان لاک؛ مناقشه‌های استعمار و اخلاق سرمایه‌داری»، فصلنامه دانش سیاسی، سال دوم، شماره دوم، پاییز و زمستان.
- شوالیه، ژان ژاک (۱۳۷۳). آثار بزرگ سیاسی، ترجمه لیلا سازگار. تهران: مرکز نشر دانشگاهی.

عالم، عبدالرحمن (۱۳۸۴). تاریخ فلسفه سیاسی غرب (عصر جدید و سده نوزدهم)، چاپ هشتم، تهران: انتشارات وزارت امور خارجه.
لاک، جان (۱۳۸۷). رساله‌ای درباره‌ی حکومت (با مقدمه‌ای از کارپینتر و مکفرسون)، ترجمه حمید عضدانلو، چاپ اول. تهران: نشر نی.
مکفرسون، سی.بی (۱۳۸۰). «مقدمه» در توماس هابز، لویاتان، ویرایش و مقدمه از سی.بی. مکفرسون، ترجمه حسین بشیریه. تهران: نی.

(ب) منابع انگلیسی

Loke, John (1997). **Two Treatises of Government**, Edited With an Introduction and Notes by Petter Laslett, combridge, combridge: University Press.